

بازکاوی ریشه‌های تئوریک سیاست‌های فرهنگی حکومت رضاشاه  
در اندیشه روشنفکران بومی

شهرستان گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
فصلنامه مطالعات تاریخی  
پرتال جامع علوم انسانی



# بازکاوی ریشه‌های تئوریک سیاست‌های فرهنگی حکومت رضاشاه در اندیشه روشنفکران بومی

• محرم قلی‌زاده\*

۱۰۳

## مقدمه

امروزه، رویکرد غالب محققان حوزه تاریخ معاصر ایران درباره علل شکست انقلاب مشروطیت و تأسیس حکومت دیکتاتوری پهلوی اول، بر این تحلیل استوار است که به دنبال عدم تحقق آرمان‌های مشروطه و گسترش هرج و مرج داخلی و دخالت‌های خارجی، بسیاری از روشنفکران که تا آن زمان از دموکراسی و آزادی حمایت می‌کردند، نظر خویش را متوجه تشکیل حکومت مقتدر مرکزی، ولو از نوع استبدادی آن، نمودند. بر اساس نظر فوق، آن دسته از روشنفکران که راه نجات ایران را در اخذ تمدن غربی، نهادینه شدن ملی‌گرایی و اسلام‌گریزی می‌دیدند، به صورت خودجوش از حکومت دیکتاتوری رضاشاه به مثابه اهرم اجرایی تئوری‌های خویش استقبال کردند.

مطالعه و بررسی آرا و نظرات روشنفکران دوره متأخر قاجاریه درباره امور فرهنگی، می‌تواند به تأیید نظریه مذکور منجر شود؛ زیرا طراحی و اجرای حجم وسیعی از سیاست‌های فرهنگی که با تاریخ و فرهنگ جامعه همخوانی نداشت، نمی‌توانست در مدت کوتاهی عملی شود. بنابراین لاجرم این احتمال تقویت می‌شود که سیاست‌های دولت پهلوی اول بر اساس تئوری‌های روشنفکران غربگرا و ناسیونالیست دوره قاجار طراحی شده است. با توجه به مقدمه فوق، پاسخ‌بایی به سئوالات زیر مفاد مقاله حاضر را شکل می‌دهد:

الف) میان سیاست‌های فرهنگی حکومت رضاشاه و تئوری‌های روشنفکران دوره قاجار چه ارتباطی وجود دارد؟

ب) اساس و بنمایه تئوری‌های فرهنگی روشنفکران دوره قاجار بر کدام منابع استوار است؟ در انجام تحقیق حاضر از روش توصیفی - تحلیلی و در گردآوری داده‌ها از شیوه‌های کتابخانه‌ای و اینترنتی استفاده شده است. منابع مورد مطالعه نیز، عمدتاً از میان آثار تألیف شده در دوره قاجار می‌باشد. مباحث مقاله به چهار بخش مجزا تقسیم شده است. در بخش نخست به مطالعه روند رسمی شدن سازمان فرهنگی ایران در جریان انتقال از دوره قاجار به دوره پهلوی پرداخته شده است. در بخش دوم، سیاست‌های فرهنگی حکومت رضاشاه به صورت جداگانه، اجمالاً معرفی و ریشه‌های تئوریک آن در اندیشه و آثار مکتوب روشنفکران دوره قاجار بازکاوی شده است. در دو بخش آخر نیز به ترتیب به بررسی نقش عناصر غربی و زرتشتی در شکل‌گیری ذهنیت و تفکر روشنفکران بومی پرداخته شده است.

### ۱) روند گسترش حضور بخش دولتی در سازمان فرهنگی

به هنگام تصویب قانون اساسی مشروطیت هشت ماده از صدوپنجاه و شش ماده قانون اساسی و متمم آن، به بخش فرهنگ اختصاص یافت.<sup>۱</sup> آزادی تحصیل و تعلیم علوم، معارف و صنایع، جز آنچه شرعاً حرام باشد، در اصول هجدهم و نوزدهم قانون مذکور به رسمیت شناخته شد. در حوزه اجرایی نیز نخستین بار در کابینه میرزا سلطان علیخان وزیر افخم تشکیلات وزارت علوم، یعنی نهادی که متکفل امور فرهنگی محسوب می‌شد، به این شرح مشخص گردید: اداره مدارس، اداره اوقاف، اداره مطبوعات، اداره حفريات موزه، اداره مطبعه دولتی و اداره ابنیه عتیقه.<sup>۲</sup>

فکر تأسیس نهادی که سیاست‌گذاری‌های فرهنگی را بر عهده بگیرد، نخستین بار در دوره صدارت میرزا علی‌خان امین‌الدوله، صدراعظم مظفرالدین شاه، در ایران مطرح شد. گروهی از اصلاح‌طلبان برای نیل به اصلاحات آموزشی و نوسازی آموزش، انجمن معارف را تأسیس کردند. این انجمن علاوه بر تلاش در انتظام امور مدارس جدید، به تأسیس نهادهایی چون کتابخانه ملی و دارالتألیف کتاب‌های درسی و دارالترجمه اقدام کرد.<sup>۳</sup> در سال ۱۳۱۹ قمری (۱۲۸۰ ش.) این نهاد به شورای عالی معارف تغییر نام یافت و تحت مسئولیت وزیر علوم قرار گرفت. بدین ترتیب اولین شورای برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری دولتی در بخش فرهنگ پدید آمد. این شورا در ۱۳۰۰ ش با تصویب نمایندگان دوره چهارم مجلس، عملاً جنبه قانونی و حقوقی گرفت.<sup>۴</sup> در واقع هدف اصلی از تأسیس این نهاد، سیاست‌گذاری دولتی در بخش

بازکاوی ریشه‌های تئوریک سیاست‌های فرهنگی حکومت رضاشاه...

آموزش بود.

با این حال، می‌توان گفت در دوره مشروطه، تنش‌های سیاسی و امنیتی داخلی، مداخلات نیروهای خارجی و اقتصاد داخلی فرو پاشیده، اقتدار لازم را از دولت‌های وقت گرفته بود و نبود اقتدار، دولت‌ها را از توجه شایسته به امور فرهنگی بازداشت. این امر موجب شد تا از طرفی عرصه برای فعالیت آزادانه بخش غیردولتی و غیررسمی باز شود و از طرف دیگر فعالیت‌های فرهنگی دو بخش دولتی و غیررسمی، روز به روز به طرف ناهماهنگی بیشتر سوق یابد.

از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا جلوس رضاخان بر تخت سلطنت، چهار سال طول کشید. او در این دوره اقدامات گسترده‌ای به ویژه در جهت تأمین امنیت انجام داد. با همین کار حمایت اصلاح‌طلبان فرنگ‌دیده و همین‌طور زمین‌داران و ملاکان بزرگ را جلب کرد.<sup>۶</sup> رضاشاه با تجددطلبان ارتباط نزدیکی داشت. سیاست‌های فرهنگی تدوین و اجرا شده در طی سلطنت شانزده ساله وی، به نوعی یادآور برنامه‌های حزب تجدد، که برنامه‌ای افراطی برای سکولاریزه و غیرمذهبی کردن حکومت و جامعه ایران پیشنهاد می‌کرد، بود. تا آنجا که به امور فرهنگی مربوط می‌شد، برنامه حزب تجدد جدایی دین از سیاست، ایجاد تسهیلات آموزشی برای همگان از جمله زنان، و ایجاد امکانات برای شکوفایی استعدادها و ترویج زبان فارسی به جای زبان‌های محلی در سراسر کشور بود.<sup>۶</sup> رضاشاه نیز نهادینه شدن ناسیونالیسم، باستانگرایی و سره‌گرایی، اسلام‌ستیزی، کشف حجاب و ترویج غرب‌گرایی را در بطن سیاست‌های فرهنگی خویش قرار داد.

## ۲) پیشینه‌های تئوریک سیاست‌های فرهنگی

### ۲-۱) تبلیغ و تقویت احساسات ناسیونالیستی

مهمترین سیاست فرهنگی حکومت رضاشاه ترویج اندیشه‌های ناسیونالیستی در جامعه ایران بود. رضاشاه از ترویج ملی‌گرایی اهداف مختلفی را دنبال می‌کرد. اولاً، ایدئولوژی رسمی حکومت که بر پایه هویت جدید ملی گذاشته شده بود، ملت‌سازی از بالا را آغاز کرده بود. ثانیاً، باستانگرایی نهفته در دل این ناسیونالیسم، تقابل با اسلام و در نتیجه تضعیف قدرت اقشار مذهبی و روحانیون ایران را در پی داشت. ثالثاً حکومت دیکتاتوری شاهنشاهی را توجیه و خلأ ایدئولوژیک آن را پر می‌کرد و برای آن پشتوانه فرهنگی و عقیدتی و هویتی ایجاد می‌نمود؛ و بالاخره اینکه حداقل طرفداری آن دسته از مردم جامعه را که دلبستگی‌های ملیتی و باستانگرایانه داشتند، جلب می‌کرد.<sup>۷</sup> ناسیونالیسم اسلام‌گریز و عرب‌ستیز روشنفکران دوره قاجار، در سال‌های بعد از ۱۳۰۴ به ایدئولوژی رسمی حکومت تبدیل شد. همزمان با رسمی

شدن ناسیونالیسم ایرانی، شاهپرستی نیز با آن عجین شد. در این دوره هر جا سخن از ایران دوستی و یا تفاخر به شاهان و سلسله‌های باستان پیش می‌آمد، لاجرم پایان سخن با شاهپرستی و تکریم جایگاه سلطنت به پایان می‌رسید.<sup>۸</sup> شعار «خدا، شاه، میهن» در همین دوره به عنوان شعار رژیم پهلوی مطرح شد. این شعار تا آخر عمر رژیم پهلوی، شعار اصلی حکومت بود. اندیشه ناسیونالیسم ایرانی نخستین بار توسط برخی نواندیشان دوره قاجار مطرح شد. مهمترین ناسیونالیست این دوره، فتحعلی آخوندزاده بود که این اندیشه را همراه با باستانگرایی مطرح کرد. عرب‌ستیزی و اسلام‌ستیزی، جزئی از ناسیونالیسم آخوندزاده بود. دو تن از معاصران آخوندزاده، یعنی میرزا آقاخان کرمانی و شاهزاده جلال‌الدین میرزا، نیز از اندیشه‌های آخوندزاده تقلید می‌کردند. در ناسیونالیسم مورد نظر آنها دین زردشتی به عنوان کامل‌ترین ادیان مورد ستایش قرار گرفته و زبان به عنوان رکن اصلی ملیت مطرح شد. در واقع نخستین ناسیونالیست‌های ایران اهمیت ویژه‌ای به زبان فارسی می‌دادند.<sup>۹</sup>

بعد از جنگ جهانی اول اوضاع ایران رو به وخامت گذاشت. ظاهراً این امر موجب اقبال تجددخواهان دوره متأخر حاکمیت قاجاریه، به حکومت مرکزی مقتدر از یک طرف و لزوم تقویت حس ناسیونالیستی ملت برای دفاع از حکومت مقتدر از طرف دیگر گردید.<sup>۱۰</sup> در دوره مذکور، افرادی چون مشفق کاظمی و کاظم‌زاده ایرانشهر، با تبلیغ عصر ایران باستان به عنوان عالی‌ترین و با شکوه‌ترین تمدن‌ها و تبلیغ برتری نژاد ایرانیان و گذشته باستانی<sup>۱۱</sup> کوشیدند ناسیونالیسم دوره آخوندزاده را ادامه دهند.

باید توجه داشت که نخستین شخصی که از میان نخبگان دوره مشروطه، گفتمان ناسیونالیسم را با رویکرد فرهنگی مطرح کرد، حسین کاظم‌زاده بود. او هنگامی که ادعا داشت «معارف» باید عهده‌دار فکر ناسیونالیستی و اشاعه‌گر آن باشد، اولین و اصلی‌ترین پایه معارف را ملیت قرار داد.<sup>۱۲</sup> ایرانشهر معتقد بود کلاس‌های درسی مدارس، خطابه‌ها و سخنرانی‌ها همه باید ایرانی بودن را به نمایش بگذارد و جلوه‌ای از ملیت باشد.<sup>۱۳</sup> ملیت در اندیشه کاظم‌زاده از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و این مفهوم زیربنای افکار او را تشکیل می‌دهد. تقی‌زاده نیز بر اهمیت تاریخ در تقویت ناسیونالیسم واقف بود: «به عقیده ما هر ایرانی که از تاریخ تمدن اجداد خود بخوبی باخبر بوده باشد ممکن نیست که ناامید و سست بشود... برای دادن یک تربیت سیاسی و یک متانت معنوی و اخلاقی برای افراد ملت بهترین راه‌ها یاد دادن تاریخ مدنیّت قدیم آن ملت است، بخصوص ملتی مانند ایران»<sup>۱۴</sup> محمدعلی فروغی نیز آموزشی نیز آموزش و تدوین تاریخ را در شکل دادن به افکار یک ملت و تربیت آنان مهم و حتی تأثیر تاریخ را برتر از سایر علوم می‌دانست.<sup>۱۵</sup> توجه ناسیونالیست‌های بومی به شیوه انتقال اندیشه از طریق آثار تاریخی، کاملاً از شیوه ایرانشناسان



حسین کاظم‌زاده

غربی تأثیر پذیرفته است.

با انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی، کاظم‌زاده و مجله *ایران‌شهر* هم‌صدا با همه روشنفکران و سایر مجلات، از روی کار آمدن رضاخان استقبال کرد و در مقاله‌ای تحت عنوان «تاریخ ایران تازه می‌شود» برای رضاخان آرزوی موفقیت کرد و خواهان تحقق آرمان‌های خویش شد: «این چنین اتفاقات نیکو و فرصت‌های تاریخی برای ملت ایران کمتر روی داده است و کمتر کسی از رجال تاریخی ایران را چنین موقع مناسب برای نشان دادن قابلیت استعداد و قدرت و برای اجرای وظایف نوعی و نیات قلبی پیش آمده است ... اکنون ایرانیان پس از قرن‌ها تحمل ظلم و گرسنگی، زنجیر بندگی شاهان را گسسته و خود را به دامان رضاخان افکنده است»<sup>۱۶</sup>

## ۲-۲) ادبیات باستانگرایی

تألیف و نشر کتب تاریخی درباره ایران باستان، از نخستین اقدامات مبلغان و حامیان باستانگرایی بود. البته هنوز تا زمان نگارش *نامه خسروان*، اثر قابل توجهی که توسط نویسندگان

بومی نگاشته شده باشد و تاریخ باستان ایران را با رویکرد ایرانمدار و به دور از سنت‌های اسلامی مورد توجه قرار دهد، تألیف نشده بود.<sup>۱۷</sup> بعد از نشر کتاب مذکور از سوی جلال‌الدین میرزا قاجار، دیگران نیز قدم در راه او گذاشتند. فرازستان میرزا اسماعیل تویسرکانی؛ آئینه سکندری و نامه باستان میرزا آقاخان کرمانی؛ تاریخ سلاطین ساسانی میرزا حسین خان ذکاءالملک فروغی؛ و دررالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان اعتمادالسلطنه در واقع ادامه همان روندی بود که با نامه خسروان آغاز شد. بدین ترتیب، با انبوهی از روایات و اخبار باشکوه، که چندان به صحت آنها توجهی نمی‌شد، تاریخ باستانی ایران تدوین شد. این جریان، پس از مشروطه در میان روشنفکران گسترش یافت و کارش به ناسیونالیسم افراطی شبیه به نژادپرستی، اسلام‌ستیزی و نفرت از اعراب رسید.

نشریه ایرانشهر، در دوره پس از مشروطه، از کانون‌های ترویج باستان‌گرایی بود. در نشریه مذکور، حسین کاظم‌زاده ایرانشهر، تقی ارانی، صادق رضازاده شفق، ابراهیم پورداوود، عباس اقبال، مرتضی مشفق کاظمی، نصرالله فلسفی و غلامرضا رشید یاسمی و چند تن از زنان پیشگام در کشف حجاب (بدرالملوک صبا و صدیقه دولت‌آبادی) قلم می‌زدند. بسیاری از افراد مذکور در دوره رضاشاه وارد نهادهای فرهنگی شدند.

۱۰۸

«نگاهی به روزگاران گذشته ایران»<sup>۱۸</sup>، «بغ»<sup>۱۹</sup>، «اردشیر بابکان»<sup>۲۰</sup>، «خط‌های میخی در کتیبه‌های ایران»<sup>۲۱</sup> و «آثار حجاری عهد ساسانی»<sup>۲۲</sup> از مقالات باستان‌گرایانه مجله ایرانشهر است. نامه فرنگستان نیز هم‌صدا با ایرانشهر، پیشنهاد کرد که تقویم هجری قمری تنها به امور مذهبی محدود گشته و تقویم شمسی با نام ماه‌های باستانی جایگزین شود.<sup>۲۳</sup> این پیشنهاد در دوره رضاشاه عملی شد.

روشنفکران دوره قاجار، دوران اسلامی تاریخ ایران را دوره تباهی و انحطاط شمرده و در پی احیای آداب و رسوم، زبان و فرهنگ باستانی ایران برآمدند. به دنبال تحول فکری مذکور، تاریخ‌نگاری ایرانمدار جایگزین تاریخ‌نگاری اسلامی شد و گذشته‌های دور که به کمک باستان‌شناسان و ایران‌شناسان اروپایی دوباره به ایرانیان معرفی می‌شد به صورت گذشته‌ای پرشکوه جلوه کرد.

### ۲-۳) سره نویسی

زبان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های هویت ملی است. زبان ایرانیان پس از اسلام، که امروز نیز بدان سخن گفته می‌شود، زبانی است که با فرهنگ و لغات عربی عجین شده است. بخش قابل توجهی از واژگان فارسی دارای ریشه و اصالت عربی است. این نه چیزی است که به مذاق

بازکاوی ریشه‌های تئوریک سیاست‌های فرهنگی حکومت رضاشاه...

باستان‌گرایان خوش آید. از این گذشته زبانی با چنین پیوند محکمی با زبان عربی، هر روز و هر لحظه یادآور اسلام و عرب، و در ذهن روشنفکر باستان‌گرا، یادآور شکست رستم فرخزاد و سپاه ایران از «برهنه سپهبد، برهنه سپاه»<sup>۲۴</sup> است. پس چه باید کرد؟ باید زبان «پارسی» را زنده کرد و آن را از کلمات و لغات بیگانه پیراست. بیگانه هم در اینجا یعنی عرب و عربی.

این تفکر، نخستین بار در اواسط دوره قاجار و توسط اشخاصی چون شاهزاده جلال‌الدین میرزا در نامه خسروان و رضاخان افشار بکشلوی قزوینی در پروز نگارش پارسی ظهور کرد. ظاهراً افراد فوق، چند منبع معجول از جمله دساتیر و شارستان<sup>۲۴</sup> را دستمایه خویش قرار داده بودند. در هر صورت این جنبش جدید نیز زائیده احساسات و انگیزه‌های ناسیونالیستی بود. سرهنووسی در دوره مشروطه طرفداران بیشتری جلب کرد.<sup>۲۵</sup>

انقلاب فرهنگی، یکی از سه پیشنهاد استراتژیکی کاظم‌زاده بود. در همین چارچوب تقی ارانی، ضمن حمله به اسلام، راهکارهایی برای زدودن لغات عربی از زبان فارسی ارائه داد.<sup>۲۶</sup> کاظم‌زاده طرحی پیشنهاد داد که می‌توان آن را پیش‌زمینه تئوریک تأسیس فرهنگستان فارسی قلمداد کرد.<sup>۲۷</sup> پورداوود<sup>۲۸</sup> و رشید یاسمی<sup>۲۹</sup> نیز از دیگر هواداران سره‌گرایی در این دوره بودند.

سازمان‌ها و نهادها، نشریات و اشخاص متفرقه در اوایل دوره رضاشاه، و در ادامه نهضت سرهنووسی دوره قاجار، تحت تأثیر احساسات افراطی و به صورت نامنظم و خود ابداعی، شروع به اختراع و کاربرد واژه‌هایی کردند که آنها را فارسی تصور می‌کردند، ولی در حقیقت شکل‌گیری بسیاری از این کلمات فاقد اصول علمی بود. تا آنکه بالاخره به پیشنهاد نخست‌وزیر وقت، محمدعلی فروغی، برای جلوگیری از این نابسامانی‌ها، فرهنگستان ایران تشکیل گردید.<sup>۳۰</sup>

## ۲-۴) اسلام ستیزی

حذف و یا حداقل تضعیف شاخه‌های مذهبی فرهنگ ملی از دیگر محورهای سیاست‌های رژیم پهلوی بود. البته، هدف غایی از اعمال سیاست فوق، تنها به تضعیف دین اسلام و مذهب تشیع محدود می‌شد و سیاست حکومت وقت در قبال ادیان و مذاهب دیگر و فرق انحرافی کاملاً متفاوت بود. بنابراین باید به این نکته مهم توجه شود که اصطلاح «دین ستیزی» که برای تعریف موضع حکومت مورد بحث در قبال مذهب متداول شده است، چندان مناسب نمی‌نماید؛ بلکه درست آن است که سیاست مزبور را «اسلام ستیزی» بنامیم.

\* توصیف فردوسی، البته از زبان فرماندهان سپاه ایران، از ارتش اسلام.



ریشه اسلام‌ستیزی در عصر رضاشاه نیز در اندیشه روشنفکران و غریب‌دگان پیشین نهفته است. نخستین جرقه‌های اسلام‌ستیزی در آثار پیشقراولان ناسیونالیسم و باستانگرایی ایرانی دیده می‌شود. آخوندزاده در نامه‌ای به جلال‌الدین میرزا، با معرفی اسلام و اعراب مسلمان به عنوان عوامل عقب‌ماندگی ایران، می‌نویسد: «کاش ثالثی پیدا شدی و ما را از قید اکثر رسوم ذمیمه این عرب‌ها که سلطنت هزار ساله عدالت‌آئین ممدوحه بلندآوای ما را به زوال آوردند و وطن ما را که گلستان روی زمین است، خراب اندر خراب کردند و ما را بدین ذلت و سرافکندگی و عبودیت و رذالت رسانیدند، آزاد نمودی».<sup>۳۱</sup> آقاخان کرمانی نیز با اینکه در کتاب آئینه سکندری خود به فساد و تباهی ایران اواخر دوره ساسانی اشاره می‌کند، ترجیح می‌دهد که سلطه عرب‌ها را ریشه مشکلات ایران بداند. او مسلمانان صدر اسلام و اعراب را به الفاظ زشت یاد کرده است.<sup>۳۲</sup>

در دوره‌های بعدی نیز این نوع برخورد با دین و مذهب رایج جامعه، به شیوه‌های مختلف بروز یافت. برخی با تکیه بر اسلام‌ستیزی تلاش می‌کردند حس ملی‌گرایی مردم را علیه اعراب و مذهب آنها تحریک نمایند. در بحث تاریخی تلاش می‌شد ورود اسلام به ایران و حمله اعراب مسلمان به امپراطوری ساسانی سرمنشأ انحطاط ایران در عرصه‌های مختلف معرفی شود. از جمله، محمود افشار، از ناسیونالیست‌های تندرو، از تأثیر منفی فرهنگ اسلامی بر معماری ایرانی سخن گفت<sup>۳۳</sup>؛ و تقی ارانی رواج زبان قرآن را عامل فساد زبان فارسی معرفی کرد.<sup>۳۴</sup> کاظم‌زاده نیز با تحلیل ظاهراً تاریخی، سخن آخوندزاده و دیگر متجددان مقدم را مبنی بر انحطاط همه جانبه ایران به دنبال ورود اسلام، تکرار کرد.<sup>۳۵</sup> لحن کلام مشفق کاظمی در قبال فاتحان دولت ساسانی، نمونه‌ای بارز از شیوه برخورد باستان‌گرایان با مقوله اسلام می‌باشد: «از وقتی عرب‌های وحشی حقوق ایران را غصب کردند و با نهایت سببیت تمام رسوم ملی ما را زیر پا گذاشتند... برای ما [چیزی] جز عید نوروز و چند رسم کوچک باقی نمانده است».<sup>۳۶</sup>

تضعیف پایگاه اجتماعی اقشار مذهبی و تبلیغ سکولاریسم نیز در صدر تبلیغات اسلام‌ستیز قرار داشت. از جمله، نامه فرنگستان حاوی مقالات متعددی با مضمون فواید حکومت سکولار و لائیک است.<sup>۳۷</sup> ایرانشهر نیز منادی سکولاریسم و جدایی دین از سیاست بود.<sup>۳۸</sup> در همین راستا، کاظمی، متولیان مذهبی جامعه را نخستین مانع ترقی ایران معرفی کرد؛<sup>۳۹</sup> غلام‌حسین فروهر، عرفی شدن سیستم قضایی، حذف قوانین شرعی و کنار رفتن عناصر مذهبی را خواستار شد؛<sup>۴۰</sup> و احمد فرهاد نیز با عطف توجه به وقایع انقلاب مشروطه، اینگونه نوشت: «انقلابی که پیشوای آن آخوند بیسواد باشد، ایران را سعادت‌مند نخواهد کرد».<sup>۴۱</sup>

در رابطه با تبلیغ بی‌حجابی و تغییر تقویم اسلامی، در دوره پیش از پهلوی، در صفحات آتی همین مقاله سخن رفته است. سوگواری در عزای امام حسین (ع) و یادآوری شهادت او

بازکاوی ریشه‌های تئوریک سیاست‌های فرهنگی حکومت رضاشاه...

و یارانش در زنده نگه داشتن یاد عاشورا و کربلا از چیزهایی بود که روشنفکران آن دوره به شدت دنبال حذف آن از زندگی اجتماعی و فرهنگی مردم ایران بودند. تقی‌زاده در این باب نوشت: «از همه عجیب‌تر یک طبقه از مردم ایرانند که پیشه ایشان گریانیدن مردم بدبخت مملکت است و از این حرفت کسب معیشت می‌کنند. این فقره در تمام روی زمین و در تاریخ دنیا هم منحصر بفرد است که یک قوم بدبختی را بواسطه هزاران وعده و وعید مجبور به زاری و ناله بکنند و آن ملت کم طالع غصه خوردن و جزع کردن را اسباب سعادت خود بدانند... این پرورش یافتن مردم به گریه و ناله اثرات شوم بسیار ناگواری در حالت اجتماعی ما گذاشته. عموماً چهره‌ها ترش و پر چین و چروک است. موسیقی ملی ما حزن‌انگیز و پر از امان و داد است. نطق‌های سیاسی و مهیج منجر به گریه عمومی می‌شود. مصائب سیاسی و ملی باعث شیون و گریه پارلمان می‌شود...»<sup>۴۲</sup>

در نهایت، تبلیغ و ترویج زرتشتی‌گری، با هدف کندن ریشه اسلام و تشیع و بازگرداندن مردم ایران به دو هزاروپانصد سال قبل، مورد توجه روشنفکران بود. تا جایی که برخی کتب دینی زرتشتیان برای نخستین بار به تشویق محمدعلی فروغی به چاپ رسید.<sup>۴۳</sup> در این دوره، کاظم‌زاده نیز با کمال صراحت، توجه دوباره به آموزه‌های زرتشتی و بازگشت به آن را از لازمه‌های اساسی اصلاح جامعه ایران قلمداد کرد.<sup>۴۴</sup>

## ۲-۵) غرب‌گرایی و تجدد

از دوره ناصرالدین شاه، قشری از تکنوکرات‌ها و نخبگان جدید در درون حکومت قاجاریه شکل گرفت که از نخبگان سنتی متمایز بود. خاستگاه اولیه و اصلی این قشر در وزارت خارجه بود. زیرا دیپلمات‌ها طبعاً با غرب بیشتر ارتباط داشتند، و یا با مقامات غربی ساکن ایران همدم و هم‌نشین بودند. اعضای اقلیت‌های دینی، به خصوص ارمنه، به دلیل پیشینه‌آشنایی با غرب و زبان‌های غربی، و مهم‌تر از آن مسیحی بودن و نداشتن موانع دینی برای رابطه و نشست و برخاست با فرنگی، در وزارت خارجه جایگاه خاصی داشتند. بنابراین، تصادفی نیست که شخصیت‌هایی مثل میرزایعقوب ارمنی یا پسرش میرزاملکم‌خان ناظم‌الدوله در دیوان‌سالاری عهد قاجار ظهور می‌کنند و به مناصب عالی می‌رسند.

از خصایص جریان غرب‌گرایی و تجدد در دوره قاجار، استفاده از سازمان‌های سرری و فرقه‌های شبه دینی و محافل ماسونی برای پیشبرد اهداف خود است. آن‌ها در ایران ابتدا فرقه بایبه را ایجاد کردند که کمی بعد به دو فرقه ازلی و بهائی تقسیم شد. هم ازلی‌ها و هم بهائی‌ها نقش مهمی در تحولات دوران واپسین قاجاریه و به خصوص منحرف کردن انقلاب مشروطه و برانداختن حکومت قاجاریه ایفا کردند.<sup>۴۵</sup> تجدد مورد حمایت جریان مذکور، در آزادی زنان

و کشف حجاب ایشان، تغییر پوشش مردان به شیوه غربی، عمومی شدن تعلیم و تربیت، ترویج مادی‌گرایی، تضعیف و محدود شدن اسلام به عنوان امر شخصی، سکولاریزم در سیاست، و به طور کلی غربی شدن ظاهر جامعه ایران تجلی می‌یافت.

در دوره مشروطه، تقی‌زاده با طرح شعار جنجالی «ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود»<sup>۶۶</sup>، عملاً به عنوان بزرگترین مروج غرب‌گرایی شناخته شد. او عملی شدن این هدف را بیشتر از طریق فرهنگی می‌دانست؛ و از این لحاظ بود که «خرابی آلت تعلیمی یعنی الفبای عربی» را از علل انحطاط ایران برشمرد<sup>۶۷</sup> و «نشر کتب مفیده و ترجمه کتب فرنگی و منتشر ساختن آن» و نیز قبول بلاشرط آداب و رسوم غرب را در زمره اصلاحات پیشنهادی خویش گنجانده<sup>۶۸</sup>. مشفق کاظمی نیز نشریه نامه فرنگستان را بویژه برای این منظور به راه انداخت تا جهان غرب را با تمام ویژگی‌هایش بیشتر بشناساند. او در سرمقاله شماره نخست نشریه، پیروی محض از شعار تقی‌زاده را آشکار کرد: «ما می‌خواهیم ایران را اروپایی کنیم»<sup>۶۹</sup>. مشفق، ضمن تعریف و تمجید از تمدن غرب، شیوه زندگی مردم اروپا را کامل، و در مقابل وضعیت ایرانیان را در حد توحش برشمرد.<sup>۷۰</sup> احمد فرهاد و غلامحسین فروهر نیز در همین نشریه مقالاتی با مضمون ترویج غرب‌گرایی، سکولاریزم، تعلیم و تربیت اروپایی و کشف حجاب درج کردند. کاظم‌زاده نیز بنابر رسالتی که داشت، به راه تقی‌زاده و مشفق رفت و نوشت که «ایران باید قهراً تمدن غرب را قبول نماید»<sup>۷۱</sup>. البته او برخلاف یاران خویش، برای اخذ تمدن غرب جنبه داوطلبانه و اشتیاقی قائل نبود، بلکه آن را تنها یک اجبار و ضرورت جبری تلقی می‌کرد.

### ۶-۲) کشف حجاب

تلاش‌های رژیم رضاشاه، در جهت کشف حجاب بانوی ایرانی و نهادینه کردن آن در جامعه، همچنان که با استراتژی غرب‌گرایی رژیم پیوند می‌یافت، از اقدامات اسلام‌ستیزانه نیز نشأت می‌گرفت. در این دوره جنبش اجتماعی فرمایشی تحت عنوان «نهضت نسوان» یا «جنبش بانوان» در دستور کار نهادهای فرهنگی قرار گرفت که بر اساس آن رژیم تلاش داشت تا اجرای برنامه‌هایی چون گسترش تحصیلات بانوان و حضور پررنگ تر آنها در اجتماع را در مسیر ترقی کشور نشان دهد. در ۱۷ دی ۱۳۱۴ رسماً دستور کشف حجاب صادر شد و مدتی بعد در ۱۳۱۵ با گردهمایی عده‌ای از زنان تحصیل کرده «کانون بانوان» به ریاست شمس، دختر رضاشاه، تشکیل گردید.<sup>۷۲</sup> اقدامات فوق، با وجود اینکه از طرف رژیم با تبلیغات گسترده و ادعای احقاق حقوق زن در جامعه همراه بود، اما در حقیقت به جای تلاش برای ارتقاء

بازکاوی ریشه‌های تئوریک سیاست‌های فرهنگی حکومت رضاشاه...

جایگاه زن ایرانی به لحاظ حقوقی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و افزودن بر منزلت معنوی او، طرح‌هایی پیاده گشت که زن را تا حد موضوعی صرفاً جنسی، تنزل داد.<sup>۵۳</sup> گفته می‌شود قره‌العین (معاصر با ناصرالدین شاه)، که به سیدعلی محمد باب پیوسته و تحت تأثیر عقاید انحرافی قرار گرفته بود، نخستین زن ایرانی است که پوشش اسلامی را ترک گفت و بی حجاب در جامعه ظاهر گشت. البته، برخی محققان بر این عقیده هستند که پیش‌زمینه‌های فکری بی حجابی و یا حداقل تغییر پوشش بانوی ایرانی، در اقدامات تجددطلبانه دوره ناصری نهفته است؛ حتی شخص ناصرالدین شاه نیز در این زمینه مورد اتهام است.<sup>۵۴</sup> ترویج فرهنگ غرب، تا دوره مشروطه تغییراتی در نوع و جنس پوشش زنان ایجاد کرد؛ از جمله به تقلید از زنان ترکیه و مصر، چادرهای نازک و رنگی متداول شد.<sup>۵۵</sup> گفتمان مشروطیت، فضایی برای حضور بیشتر زنان در انظار عمومی فراهم کرده بود. صدیقه دولت‌آبادی، خواهر یحیی دولت‌آبادی، در این دوره اقدامات مهمی برای آزادی



لجام گسیخته زنان انجام داد. او در این راه تدابیر مختلفی، همچون ایجاد مجالس سرّی مختلط، انتشار روزنامه و تأسیس مدرسه دخترانه، به کار بست. دولت‌آبادی اولین زن ایرانی است که بعد از مشروطه بدون چادر از منزل خارج شد؛ همچنین، برای زمینه‌سازی بی‌حجابی در بین زنان، شرکت «خواتین اصفهان» و دو سال بعد شرکت «آزمایش بانوان» را تشکیل داد.<sup>۶۷</sup> وی در دوره رضاشاه نیز از فعالان کشف حجاب بود و خدمات زیادی در تحقق سیاست‌های فرهنگی حکومت انجام داد.<sup>۶۸</sup> برادر وی، یحیی دولت‌آبادی، نیز در کتاب حیات یحیی از کشف حجاب دفاع کرده و افتخار می‌کند که دختران خود را در جشن فارغ‌التحصیلی بدون پوشش اسلامی شرکت داده است. او در ادامه، کشف حجاب را از کارهای سترگ رضاشاه دانسته و می‌نویسد: «تصدیق باید کرد که جز با قدرت و اراده محکم شاه پهلوی، رفع حجاب از ایران بسیار مشکل بود».<sup>۶۹</sup> اصطلاحی که دولت‌آبادی به کار می‌برد بسیار جالب است و باید به آن توجه کرد. دولت‌آبادی می‌گوید «رفع حجاب» و نه «کشف حجاب». این حقیقتی است که شاید دولت‌آبادی ناخواسته بر قلمش جاری کرده است. کمتر کسی توجه به این نکته داشته که آنچه در زمان رضاشاه انجام شد همان «رفع حجاب» یا بهتر بگوییم «منع حجاب» بود و نه کشف حجاب. کشف حجاب آن است که بگویند از این به بعد بی‌حجابی آزاد است؛ و هر که می‌خواهد می‌تواند بی‌حجاب باشد. اما سیاست رضاشاه این نبود. او سیاست منع و جلوگیری از حجاب را اجرا کرد؛ و در زمان او زنان «باید» بی‌حجاب می‌شدند. از همین رو، پاسبان‌ها و آژان‌ها و مأموران امنیه، چادر و روسری از سر زنان می‌کشیدند و چنان خوشنودی به خرج می‌دادند که هیچ زن باحجابی جرأت بیرون آمدن نداشت؛ و حتی در قالب مثل‌های کودکانه شعری بر سر زبان کودکان انداخته بودند که: «... هر کی رو دیدی با روسری؛ زود برش کمیسری...»

در دوره مورد بحث، ایرج میرزا با عارفانه و لاهوتی نیز در برخی جراید، به طریق شعر به مذمت حجاب روی آوردند. لاهوتی با افکار ملکم‌خان‌آشنایی یافته و به جرگه جمعیت آدمیت و نیز محافل فراماسونری پیوسته بود.<sup>۷۰</sup> مصادف با جریان‌های فوق، محمدعلی جمالزاده، از گروه برلنی‌ها و از نویسندگان نشریات کاوه و ایرانشهر، با نگارش داستان «یکی بود، یکی نبود» به صورت بی‌پرده به نقد و تخریب حجاب اسلامی پرداخت.<sup>۷۱</sup> کاظم‌زاده نیز ضمن آنکه خود از کشف حجاب دفاع می‌کرد، صفحات نشریه ایرانشهر را به مقالات مخالفان حجاب، از جمله صدیقه دولت‌آبادی<sup>۷۲</sup> و چاپ تصاویر بی‌حجاب زنان ایرانی، اختصاص داد.<sup>۷۳</sup>

اما مهمترین نشریه در حوزه تبلیغ کشف حجاب، نامه فرنگستان بود. احمد فرهاد، در این نشریه تلاش داشت با معرفی زنان ترکیه و اروپا به عنوان الگوی مدرن، به زنان ایرانی، زمینه

بی‌حجابی را در میان ایشان فراهم سازد.<sup>۶۳</sup> حسن نفیسی نیز بیان مضرات اجتماعی و اخلاقی حجاب را «طریقه‌ای مقرون به هدف» یافته بود.<sup>۶۴</sup> در نهایت اینکه، آزادی زنان و تحصیل و تعلیم حقوق ایشان از جمله برنامه‌های پیشنهادی تقی‌زاده برای اصلاح امور ایران بود.<sup>۶۵</sup>

### ۳) نقش عناصر غرب

دولت‌های اروپایی که به دنبال رقابت استعماری با یکدیگر، از قرن شانزدهم متوجه کشورهای جهان اسلام شده بودند، ایجاد روابط گسترده با ایران را نیز در دستور کار قرار دادند. کشمکش میان دول مذکور در ایران، به طور جدی از دوره صفویه آغاز شد و با اُفت و خیز به دوره قاجاریه رسید. استعمارگران اروپایی در دوره قاجار، به شیوه‌های سنتی بسنده نکردند و برای شناخت هرچه بیشتر دولت و جامعه ایران و نفوذ در آن، شیوه‌های فرهنگی، تبلیغی و تبشیری را نیز به کار بردند. در همین راستا ایران عصر قاجار، عرصه فعالیت مستشرقان و مبلغان مسیحی، سیاحان و دیپلمات‌های اروپایی و بویژه بریتانیایی گردید. مستشرقان و ایرانشناسان که غالباً در لباس محقق، نویسنده، سیاح، تاجر و... مخفی بودند، از طرف دول متبوع خویش مأموریت داشتند اولاً، شناخت جامع و دقیق از تاریخ و جامعه ایران به دست آورند؛ و ثانیاً، از طریق جنگ نرم، زیربنای فکری و مذهبی جامعه را متزلزل سازند. آنها در چهارچوب همین هدف، به تبلیغ قوم‌گرایی و نژادپرستی، تحریف تاریخ اسلام و تحریب سیمای پیامبر(ص)، و ارائه تصویری جذاب از تمدن لوکس و ماشینی غرب، در میان ایرانیان پرداختند.<sup>۶۶</sup>

فعالیت میسیونرهای مسیحی نیز، که تضعیف اسلام و تبلیغ مسیحیت را در رأس برنامه‌های خود قرار داده بودند، در ایران با اهداف استعمارگران هماهنگ شده بود. حضور میسیونرهای آمریکایی در آذربایجان از سال ۱۲۰۹ش، خشت اولیه و مقدمه ورود استعماری آمریکا به ایران محسوب می‌شود.<sup>۶۷</sup> مبلغان بریتانیایی نیز فعالیت زیادی در اقصی نقاط ایران داشتند. از جمله هنری مارتین و ژوزف ولف، که به ترتیب در دوره فتحعلی‌شاه و ناصرالدین شاه قاجار در ایران بودند، به طور آشکار، علیه اسلام تبلیغ نموده و تلاش داشتند آداب و رسوم غربی را در ایران ترویج دهند.<sup>۶۸</sup> به طور کلی، به لحاظ غایت و هدف، تفاوت چندانی میان فعالیت‌های مستشرقان و مبلغان وجود نداشت. در ادامه، به ارائه نمونه‌هایی از تأثیرگذاری مستشرقان و دیگر عناصر غرب بر افکار ایرانیان پرداخته می‌شود.

سرجان مالکوم (۱۸۳۳ - ۱۷۶۹م) از عمال دولت بریتانیا، در دوره فتحعلی‌شاه قاجار، با بستن قراردادهایی با دولت ایران، که کاملاً یک طرفه و به سود دولت انگلستان بود، موفق شده بود منافع سیاسی و تجاری کشور متبوعش را تأمین نماید.<sup>۶۹</sup> وی در ضمن فعالیت سیاسی کتاب

تاریخ ایران را نیز تألیف کرد. انگیزه او در نوشتن این کتاب با مأموریت وی و همچنین اهداف دولت متبوع وی در ایران و آسیا کاملاً مرتبط بوده است. در واقع تألیف کتاب تاریخ ایران و همچنین آثار دیگر ایران‌شناسان انگلیسی چون لرد کرزن، سرپرسی سایکس، دنیس رایت و دیگران را باید در راستای اهداف استعماری انگلیس قلمداد کرد.<sup>۷۰</sup> به طور کلی محورهای عمده تاریخ‌نگاری مالکوم را بدین شرح می‌توان برشمرد: رویکرد استعماری، اروپا محوری و نژادگرایی، طرح نظریه استبداد شرقی، باستان‌گرایی، بنیان‌گذاری تاریخ‌نگاری نوین در باب ایران و اسلام‌ستیزی و نظریه عقب‌ماندگی.<sup>۷۱</sup>

از نظر نویسندگانی چون مالکوم و کنت دوگوبینو، ایرانی‌ها قبل از اسلام مردمانی پیشرفته بوده‌اند؛ و اسلام باعث افول و انحطاط مردم ایران شده است. به طور کلی در نظر مالکوم و دیگر اخلاف وی در مقایسه‌ای که بین تمدن ایران باستانی و دوران اسلامی به عمل می‌آمد، تمدن‌های باستانی به مراتب پیشرفته‌تر و متمدن‌تر از دوران اسلامی بودند. دین زرتشت هم دینی انسانی‌تر از دین اسلام به تصویر کشیده می‌شد: «با نظر در آثار قدیم ایران اعتقاد به این معنی می‌شود که مردم نخستین ایران در جمیع صنایع و علوم که باعث انتظام امور ملک و ارتباط جمهور ملت می‌شود، به خوبی ترقی کرده بودند و در تحت حکومت، بعضی رفاه و آسایشی داشته‌اند که از آن زمان دیگر باره ندیده‌اند.»<sup>۷۲</sup>

۱۱۶

از نظر مالکوم: «دین اسلام دینی است مخالف اصلاحات و پیروان آن با تعصبات، خرافه‌پرستی و تمایلات بی‌جهت مقید شده‌اند. چیزی جز بربریت نمی‌توانست نتیجه این دین باشد؛ زیرا «نمونه‌ای از ملل مسلمان وجود ندارد که به درجه والائی از تمدن رسیده باشند و سکنه جمیع بلادی که این دین را قبول کرده‌اند، بدون استثنا همیشه در معرض صدمات حکومت و قهر و غلبه و بی‌ثباتی بوده‌اند.»<sup>۷۳</sup> مالکوم معتقد است با برده‌گردانیدن نیمی از افراد جامعه (زنان)، نیمه دیگر به صورت ستمگران جلوه می‌یابند و همین نکته مانع محکمی در مقابل پیشرفت و تمدن می‌گردد.

بلافاصله بعد از انتشار تاریخ ایران، این کتاب توسط میرزا اسماعیل حیرت در هند به فارسی ترجمه و به ایران ارسال گردید و در اختیار شاهزادگان و فضلالی ایرانی قرار گرفت و مبنای نگارش و نگرش ایرانیان به تاریخ خود گردید. کتاب هم در روش و هم در بینش، در تمام دوران مورد استفاده و الگوی مورخان و روشنفکران ایرانی چون جلال‌الدین میرزا قاجار در نامه خسروان، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و دیگران قرار گرفت. تقریباً همه آنها در همان راهی گام گذاشته‌اند که سر جان مالکوم پایه‌گذاری کرده است.

مالکوم در نوشتن تاریخ خود از منابع متعددی بهره گرفته است. از جمله وی در بمبئی نسخه‌ای از کتاب دست‌تیر را به دست آورد. او از کتاب مذکور، که کاملاً جعلی بود، در نگارش

بازکاوی ریشه‌های تئوریک سیاست‌های فرهنگی حکومت رضاشاه...

کتابش استفاده کرده و آن را به ایرانیان به عنوان یک کتاب اصیل در باب ایران باستان شناسانید. او از کتاب *دبستان مناهب* نیز استفاده کرد.<sup>۷۴</sup> به طور کلی کتاب تاریخ ایران تأثیرات دیرپایی در گرایش‌های روشنفکری و در تاریخ‌نگاری ایرانی به لحاظ روش و بینش بر جای گذاشت. این کتاب که نمونه تمام عیاری از یک اثر خاورشناسی استعماری است، بر مبانی و پایه‌هایی استوار است که می‌خواهد سلطه و استعمار انگلستان بر آسیا را توجیه و مقبول نشان دهد.

لازم به ذکر است که علاوه بر مالکوم، بیشتر ایران‌شناسان هم از مأموران رسمی دولت انگلیس یا کمپانی هند شرقی بودند و بیشتر کارهای مطالعاتی خود را در جریان مأموریت‌های سیاسی و رسمی به ایران انجام داده‌اند؛ از جمله آن‌ها می‌توان به جیمز موریه، سرگور اوزلی، ویلیام اوزلی، راولینسون - که موفق به خواندن خطوط میخی شد - لرد کرزن و سرپرسی سایکس می‌توان اشاره داشت.<sup>۷۵</sup>

از سوی دیگر، اندیشه‌های نژادپرستانه اشخاصی چون کنت دوگوبینو، وزیرمختار فرانسه، که در سال‌های ۱۸۵۵ و ۱۸۶۲ در ایران حضور داشت، در میان برخی از نویسندگان و متفکران ایرانی با استقبال مواجه شد. کتاب مهم وی با عنوان *علم برابری نژادهای انسانی* از آثار مهم و تأثیرگذار در زمینه برتری نژادی آریائی‌ان می‌باشد.<sup>۷۶</sup> او در مورد تاریخ ایران معتقد است که ایران باستان بالاترین مظهر اخلاق پاک انسان‌ها بوده و شاهنشاهی هخامنشی دوره طلایی ایران و نژاد ایرانیان نیز نژاد طلایی است. همچنین ادعا داشت که از روی کمال صحت می‌توان ثابت نمود که ملت ایران از همان نژاد آریایی بوده است.<sup>۷۷</sup> گوبینو اختلاط نژادی ایرانیان با اعراب را عامل انحطاط ایران معرفی کرد. از دیگر شرق‌شناسان نژادپرست غربی، هوستن استوارت چمبرلن در سال ۱۸۹۹م کتاب *مبانی قرن نوزدهم و مدیسن گرانت کتاب انحطاط نژاد بزرگ* را بر اساس برتری نژاد آریا منتشر کردند.<sup>۷۸</sup>

ویلیام موئی (۱۹۰۵-۱۸۱۹م) نیز از کارگزاران استعمار است که نخستین جرقه‌های اسلام‌ستیزی را در فکر برخی متجددان و ناسیونالیست‌های ایرانی روشن کرد. او در دو کتاب معروف خود به نام‌های *"زندگانی محمد"* و *"خلافت و ظهور و سقوط آن"*، اسلام را نماد و عامل محوری عقب‌ماندگی بشری معرفی می‌کند و می‌نویسد: *"شمشیر محمد و قرآن، سرسخت‌ترین دشمنان تمدن، آزادی و حقیقت هستند که تاکنون بشر شناخته است"*.<sup>۷۹</sup> میرزاآقاخان کرمانی تحت تأثیر مستشرق مذکور، قرآن را «موهومات» خواند و ایرانیان را به این علت که «به جای نوشته‌های بزرگمهر حکیم و جاماسب بیداردل و مزدک فرزانه، اوراقی به هم ریخته و بی‌سر و ته به دست مردم دادند که یک جمله آن را هیچ عجمی نمی‌فهمد»<sup>۸۰</sup> مورد انتقاد و سرزنش قرار داد. از روشنفکران متأخر نیز، صادق هدایت، در آثار خود، بویژه در کتاب *پروین*



دختر ساسان و نیز در کتاب مازیار، مبدأ انحطاط ایران را به ورود اسلام به ایران - که از آن تحت عنوان حمله عرب به ایران یاد می‌کند - نسبت می‌دهد و مبدأ و اوج افتخار ایران را در ایران باستان معرفی می‌کند.<sup>۸۱</sup>

ادوارد گرانویل براون انگلیسی نیز سالهای متمادی را در ایران برای تحقیق در تاریخ و زبان و ادبیات فارسی سپری کرد. او نزد ایرانیان روشنفکر معاصر خویش، و حتی روشنفکران امروزی، به ایران‌دوستی شهرت دارد. اما واقعیت آن است که براون نیز در ضمن ارائه تصویری مطلوب و محبوب از خویش‌تن، در خدمت استعمار بود. برای نمونه، او برای آشنایی بیشتر با بایبان و بهائیان، حدود یک سال در ایران به مطالعه و جستجو پرداخت و اقدامات زیادی برای شناساندن آنها در اروپا انجام داد. مثلاً کتاب *نقطه الکاف* حاج میرزا جانی کاشانی را، که وقایع هشت سال از تاریخ بابیه را شامل می‌شد، چاپ کرد.<sup>۸۲</sup>

روشنفکران دوره قاجار به لحاظ عقیدتی و فکری سخت تحت تأثیر آرای شرق‌شناسان و ایران‌شناسان غرب، بویژه انگلیسی، قرار داشتند و به نوعی اندیشه‌های مطلوب استعمارگران را با قلم بومی رواج می‌دادند. بیش‌تر مقالات نشریات کاوه، نامه فرنگستان و ایرانشهر، در مورد ایران باستان، بر اساس ترجمه و چارچوب فکری آثار ایران‌شناسان غربی تحریر شده است؛ زیرا اغلب نویسندگان مقالات جراید مذکور در مکتب شرق‌شناسان و ایران‌شناسان تحصیل کرده بودند.<sup>۸۳</sup>

### ۴) نقش پارسیان هند

تاریخ معاصر ایران بیانگر این واقعیت است که دولت بریتانیا برای تسلط همه جانبه بر این کشور، از تمام روش‌ها و فرصت‌ها استفاده کرده است. در همین راستا، پارسیان هند (زرتشتیان هندوستان) که به دلیل وجود اقلیت زرتشتی در ایران، تقریباً با دولت بریتانیا اشتراک منافع داشتند، از دوره ناصرالدین شاه، به کسب امتیاز در ساختار اداری، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی ایران روی آوردند و در ضمن آن، منافع دولت انگلیس را نیز تأمین نمودند.

پارسیان هندوستان از قرن هجدهم میلادی در اثر حمایت‌های بریتانیا توانستند که مدارج ترقی را هرچه سریع‌تر ببیمایند و به زندگی توأم با آرامش دست یابند. آنها به لحاظ اقتصادی در قرن نوزدهم توانستند مناصب و مقامات بلندی در هندوستان بدست آورند و در سایه همین قدرت اقتصادی، افراد با نفوذی هم از میان آنان برخاست؛ از جمله دادابایی نوروزجی را می‌توان نام برد که توانست بعنوان نماینده هند در پارلمان بریتانیا وارد شود. اندکی بعد، «انجمن بهبودی حال زرتشتیان» در بمبئی پایه‌گذاری شد و این انجمن در نخستین اقدام فرستاده‌ای

بازکاوی ریشه‌های تئوریک سیاست‌های فرهنگی حکومت رضاشاه...

روانه ایران نمود. البته اقدام انجمن خودجوش نبود. سر جرج بردوود، از کارگزاران سیاسی عالی‌رتبه بریتانیا در هندوستان، می‌گوید: «وقتی که در ۱۸۵۵م در هندوستان بودم به پارسیان گفتم اگر می‌خواهید بنمائید که از بودن تحت حکومت انگلیس فایده برده‌اید، باید کاری برای ایران بکنید. برای پارسیان تربیت شده فرصت‌های بزرگی در ایران هست... من خیلی اصرار به پارسیان کردم که بروند به ایران و ببینند چقدر برادران زرتشتی آنها عقب مانده‌اند نسبت به گذشته‌شان و بروند و یک کاری برای پارسیان ایران بکنند، به شکرانه فوایدی که از حکومت انگلیس برده‌اند».<sup>۸۴</sup>

دولت بریتانیا، به خاطر وجود علاقه‌های تاریخی و فرهنگی میان پارسیان و جامعه ایران، تلاش کرد از پارسیان در رخنه به حیطه فکری و عقیدتی ایرانیان استفاده نماید. نخستین فرستاده پارسیان، مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا، بعنوان عضوی از ارتش انگلستان با سفارش‌نامه‌هایی از سوی دولت انگلیس وارد ایران شد (۱۸۹۰-۱۸۵۴م): «در سفارش‌نامه یا بهتر بگوییم اعتبارنامه وی، از دولت ایران رسماً خواسته شده بود که کمال احترام را از صاحب‌نامه مزبور بنمایند و ایشان را در نیک و بد از خود دانسته و حرمت او را نگاه دارند و در امور خود را معاف نداشته و با او همراهی نمایند».<sup>۸۵</sup> او در مدت حضورش در ایران فرصت را برای خدمت به هم‌کیشانانش از دست نداد. اقدامات او جنبه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را در برمی‌گرفت.<sup>۸۶</sup> با ورود مانکجی به ایران زمینه برای ایجاد انجمن‌های زرتشتی فراهم شد و بلافاصله انجمن‌هایی در یزد، کرمان، شیراز و تهران تأسیس شد. انجمن‌های زرتشتی پل‌های ارتباطی میان زرتشتیان ایران و پارسیان بودند و به مرکز فعالیت فرهنگی و تبلیغی پیروان دین مذکور تبدیل شدند.<sup>۸۷</sup> مانکجی پس از استقرار در تهران نیز، گروهی از نخبگان سیاسی، مانند رضاقلی خان لاله باشی (نیای خاندان هدایت) و محمدتقی لسان‌الملک سپهر (نیای خاندان کاشانی سپهر) و میرزاعبدالرحیم ضرابی (نیای خاندان ضرابی و کلانتر تهران) و غیره را در پیرامون خود جمع کرد و فعالیت اطلاعاتی، فرهنگی و سیاسی گسترده‌ای را سازمان داد. او در گسترش بانی‌گری و بهائی‌گری نیز نقش فعال داشت.<sup>۸۸</sup> میرزا ابوالفضل گلپایگانی، برجسته‌ترین شخصیت فکری تاریخ بهائیت، یکی از منشیان او بود. مانکجی تشکیلاتی به نام فراموشخانه ایجاد کرد و شاهزاده جلال‌الدین میرزا، پسر پنجاه و هشتم فتحعلی‌شاه، را به ریاست آن گماشت.<sup>۸۹</sup> در این تشکیلات ماسونی، میرزایعقوب ارمنی و پسرش میرزاملکم خان ناظم‌الدوله نقش فعال داشتند و به این دلیل، و ضمناً برای مسکوت ماندن و استتار نام مانکجی، فراموشخانه به نام ملکم خان شهرت یافته است.<sup>۹۰</sup>

توجه به تاریخ باستانی ایران از جمله اقدامات مانکجی بود. او بنا به گفته خویش، در مدت حضورش در ایران توانست مدارک لازم را برای نوشتن تاریخ ایران پیش از اسلام پیدا کند.

در همین زمینه روشنفکران ایرانی چون آخوندزاده و جلال‌الدین میرزا نیز به تعالیم وی چشم دوختند. همانگونه که در مطالب قبلی گذشت، جلال‌الدین میرزا از پیشروان باستانگرایی در ایران است. اندیشه‌های وی، علاوه بر آخوندزاده، تحت تأثیر دو شخصیت خارجی قرار داشت؛ مانکجی، و وزیرمختار بریتانیا در تهران.<sup>۹۱</sup> منابع کتاب نامه خسروان نیز گویای این واقعیت است که کتاب مذکور در چارچوب طرح بریتانیا و پارسیان هند، مبنی بر نهادینه کردن تاریخ ایرانمدار در آثار نویسندگان بومی تألیف شده است. زیرا نویسنده خود اذعان داشته است که در تألیف کتاب، از آثار «داستانسرایان فرنگی»، «دساتیر، شارسنان و دبستان مذاهب»، سود برده است. کتب اخیرالذکر، از متون مجعول زرتشتیان هند می‌باشند که به همت و تلاش انگلیسی‌ها منتشر شدند.

همچنین گفته می‌شود مانکجی یکی از عناصر بابی به نام میرزاحسین را به تألیف احوال بابی‌ها و شخص دیگری از آن فرقه را به نام میرزا اسماعیل خان به تألیف تاریخ ایران باستان تشویق نمود. میرزا اسماعیل خان کتاب فرازستان را به زبان فارسی سره و درباره سلطنت قدیم ایران از آغاز مه‌آباد تا انقراض ساسانیان نوشت و «در حقیقت آن کتاب را انبانی از اوهام و افسانه‌های شاهنامه و چهارچمن و دساتیر ساخت».<sup>۹۲</sup>

۱۲۰

سره‌نویسی هم بعنوان یکی از زیرشاخه‌های توجه به دوره باستان توسط مانکجی پیگیری شد. دساتیر، که مانکجی در نامه‌ای به میرزافتحعلی، از آن به عنوان «بهترین کتب فارسیان و برترین گنجینه اسرار الهی» یاد کرده و آن را از «کتب سماوی فارسیان» می‌داند، نمونه بارز نثر سره در سده نوزدهم بود و توسط شخص او به ایرانیان شناسانده شد.<sup>۹۳</sup>

پس از فوت مانکجی، کیخسرو جی خان‌صاحب و اردشیر جی ریپورتر بعنوان دومین و سومین فرستادگان پارسیان وارد ایران شدند. دو شخص مذکور علاقه زیادی به رضاخان داشتند. اردشیر جی راه را برای صعود وی به قدرت هموار نمود.

ارباب کیخسرو از اعضای لژ بیداری ایرانیان بود که در ۱۳۲۴ق در ایران تأسیس شد.<sup>۹۴</sup> ذکاءالملک فروغی، مصمصام‌السلطنه، شیخ‌ابراهیم زنجانی، قوام‌السلطنه، معاضدالسلطنه، ارباب کیخسرو شاهرخ و اردشیر جی ریپورتر که از اعضای این لژ بودند، به صراحت خود را فراماسون، و هواخواه ترقی و آزادی می‌دانستند.<sup>۹۵</sup> اردشیر جی ریپورتر، پسر شاپور جی، از دیگر شخصیت‌های مهم زرتشتی است که در تاریخ دوران مشروطیت و پس از آن تأثیر گذاشت. پدر و پدربزرگان او گزارشگران روزنامه تایمز بمبئی بوده‌اند، لذا نام خانوادگی «ریپورتر» را برای خود برگزیدند. وی تحصیلات دانشگاهی خود را در انگلستان در رشته‌های علوم و حقوق سیاسی و تاریخ شرق و تاریخ باستان به انجام رسانید. سپس از سوی نایب‌السلطنه هند و با

بازکاوی ریشه‌های تئوریک سیاست‌های فرهنگی حکومت رضاشاه...

مقام مستشاری سیاسی سفارت انگلستان عازم تهران شد. وی همچنین بجای کیخسرو جی خان‌صاحب، به سمت سرپرستی زرتشتیان ایران برگزیده شد و از سال ۱۸۹۳م در ایران حضور یافت.<sup>۹۶</sup> درباره تأثیر اردشیر بر افکار ایرانیان و نیز طیف نخبگان هوادار و هم‌مشرک وی، به نقل قول مستقیم از وی بسنده می‌شود: «امروزه با وجدانی راحت می‌گویم که در تمام مراحل و منجمله نهضت مشروطیت و در دوران استادی در مدرسه علوم سیاسی، تا آنجا که در قوه داشتم در تحریک و تقویت روح ایراندوستی ایرانیان کوشیدم. در این دوران با ایرانیانی دوست شدم که هر یک به نوبه خود خادم ایران بودند، مانند اتابک اعظم، ملک‌المتکلمین، صنیع‌الدوله، مؤیدالدوله، سردار اسعد بختیاری، دهخدا، مشیرالملک، ذکاءالملک، حکیم‌الملک، تقی‌زاده، سیف‌السلطنه و شوکت امیر قانئات». <sup>۹۷</sup> به طور خلاصه، شواهد حاکی از آن است که شخصیت مذکور نیز، هم به عنوان مستشرق و هم به عنوان جاسوس و هم به عنوان عامل سیاسی، در خدمت برنامه‌های بریتانیا بود. بویژه آنکه او می‌توانست با توجه به پیوندهای تاریخی زرتشتی با ایران، حس ملی‌گرایی ایرانیان را تحریک نماید و یا به بهانه حمایت از زرتشتیان ایران، به تبلیغ دین خویش میان روشنفکران بپردازد.

۱۲۱ ایجاد ارتباط با رضاخان و نیز معرفی او به انگلیسی‌ها از جمله اقدامات سیاسی مهم اردشیر است، که خود نیز به صراحت در خاطراتش به آن اشاره کرده است.<sup>۹۸</sup> او نوشته است: «من به تفصیل برایش [رضاخان] شرح داده‌ام که طبقه علماء و آخوندها و ملاها چگونه در گذشته نه چندان دور، آماده حتی وطن‌فروشی بودند... علماء بطور کلی می‌خواستند که جیششان پر شود و تسلطشان بر مردم پایدار بماند و همیشه بر چند بالین سر می‌نهادند». <sup>۹۹</sup> عبارات مذکور، می‌تواند قرینه‌ای برای تأثیرگذاری فکری پارسیان بر سیاست‌های فرهنگی دوره پهلوی تلقی شود.

### نتیجه

مطالعه و بررسی ارتباط میان سیاست‌های فرهنگی رژیم پهلوی اول و اندیشه‌های روشنفکران دوره قاجار، بیانگر این واقعیت است که سازمان فرهنگی حکومت رضاشاه، عمدتاً براساس تئوری‌های افرادی چون، محمدعلی فروغی، سیدحسن تقی‌زاده، کاظم‌زاده ایرانشهر، اردشیر جی و مشفق کاظمی شکل گرفته است. افراد مذکور که به نسل متأخر روشنفکران دوره قاجار تعلق دارند، قبل از تأسیس سلطنت پهلوی، با انتشار کتب و جراید، زمینه فکری اندیشه‌های خویش، مبنی بر اسلام‌ستیزی، غرب‌گرایی و ناسیونالیسم، را در جامعه مهیا ساختند و سپس در دوره رضاشاه، همان اندیشه‌ها را در قالب سیاست‌های رسمی به سازمان فرهنگی کشور تزریق نمودند.

البته هیچ‌کدام از ایده‌های فرهنگی نسل متأخر روشنفکران، جنبه ابداعی و منشأ بومی نداشت؛ چرا که آنها نیز همچون نسل‌های گذشته، ایده‌های فرهنگی خویش را از افکار و آثار شرق‌شناسان، بویژه عوامل انگلیس و تاحدی نیز از پارسیان هند وام گرفته بودند. پس می‌توان در مقابل رویه غالب محققان امروزی، که در مقدمه مقاله به آن اشاره شد، نظر زیر را مطرح کرد: دولت استعمارگر بریتانیا، از دوره فتحعلی‌شاه قاجار، همزمان با اخذ امتیازهای فراوان و انجام توطئه‌های سیاسی متنوع، نفوذ در لایه‌های فرهنگی جامعه ایران و شکل‌دهی به فرهنگ آن جامعه را در دستور کار قرار داد. در همین راستا، در قدم اول، مستشرقان و کارگزاران سیاسی بذر اندیشه‌های هموارکننده مسیر استعمار، یعنی غرب‌گرایی، اسلام‌ستیزی و نژادپرستی را در حیات فکری ایرانیان پاشیدند و سپس با زبان و قلم ایرانی روشنفکران بومی، به تبلیغ آن اندیشه‌ها پرداختند. در مرحله آخر همین پروسه، حکومت رضاشاه روی کار آورده شد تا به صورت سازمان‌یافته و با استفاده از شیوه رژیم‌های دیکتاتوری، چهره فرهنگی جامعه را تغییر دهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### پانوشتها

- \* کارشناس ارشد تاریخ ایران در دوره اسلامی؛ Email: golizademt@gmail.com
- ۱- مجموعه مصوبات مجلس شورای ملی در چهار دوره تقنینیه، مطبوعه مجلس، بی‌تا، [تهران]، صص ۳۵-۴.
  - ۲- مجموعه مصوبات مجلس شورای ملی در چهار دوره تقنینیه، صص ۲۹۲-۲۸۷.
  - ۳- احتشام‌السلطنه، محمود، خاطرات احتشام‌السلطنه، به کوشش محمد مهدی موسوی، زوار، ۱۳۶۷، تهران، صص ۳۳۲-۳۱۴.
  - ۴- مجموعه مصوبات مجلس شورای ملی در چهار دوره تقنینیه، صص ۵۷۴-۵۶۹.
  - ۵- در خصوص این اقدامات ن.ک: مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴ و ۵، ناشر، ۱۳۶۲، تهران؛ آبراهامیان، پرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، مرکز، ج ۱۲، ۱۳۸۷، تهران، صص ۱۲۹-۱۲۵؛ طبری، احسان، جامعه ایران در دوره رضاشاه، بی‌تا، ۱۳۵۶، بی‌جا، صص ۶۲-۵۰.
  - ۶- ایران بین دو انقلاب، ص ۱۲۹.
  - ۷- برای مطالعه در این خصوص ن.ک: بیگدلو، رضا، باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران، مرکز، ۱۳۸۰، تهران، صص ۲۸۵-۲۸۱؛ هلیدی، فرد، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه فضل‌الله نیک‌آئین، امیرکبیر، ۱۳۵۸،

بازکاوی ریشه‌های تئوریک سیاست‌های فرهنگی حکومت رضاشاه...

- تهران، ص ۶۶.
- ۸- فیوضات، سیدابراهیم، دولت در عصر پهلوی، چاپخس، ۱۳۷۵، تهران، صص ۵۵-۵۲.
- ۹- آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، پیام، ۱۳۵۷، تهران، صص ۲۷۹-۲۷۷.
- ۱۰- نمونه‌ای از این نوع عقاید را در این مقاله می‌یابیم، ن.ک: افشار، آنجای، «معارف در ایران»، ایرانشهر، س ۲، ش ۳، آذر ۱۳۰۲، ص ۱۴۱؛ مشفق کاظمی، مرتضی، «عدم امکان انقلاب با اوضاع فعلی، لزوم ظهور دیکتاتور، دیکتاتوری عالم جدی»، نامه فرنگستان، س ۱، ش ۱، ۱۳۰۲، صص ۲۰-۱.
- ۱۱- کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین، «معارف و ارکان سه‌گانه آن»، ایرانشهر، س ۲، ش ۸، ۱۳۰۳، ص ۴۳۵.
- ۱۲- «معارف و ارکان سه‌گانه آن»، ص ۴۳۹.
- ۱۳- همان‌جا.
- ۱۴- تقی زاده، حسن، «دوره جدید مشروطیت در ایران»، کاوه، س ۳، ش ۲۵، ۱۵ فوریه ۱۹۱۸، ص ۱۳.
- ۱۵- وطن دوست، غلامرضا و دیگران، «نمودهای ناسیونالیسم در کتاب‌های درسی تاریخ دوره پهلوی اول»، تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری: فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، س ۱۹، دوره جدید، ش ۱، پیاپی ۷۶، بهار ۱۳۸۸، ص ۱۹۰.
- ۱۶- کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین، «تاریخ ایران دوباره تازه شد»، ایرانشهر، س ۳، ش ۱۲، آبان ۱۳۰۴، ص ۲.
- ۱۷- آبادیان، حسین، «روایت و فراروایت تاریخی در اندیشه جلال‌الدین میرزا»، فرهنگ و ویژه تاریخ، ش ۶۸، زمستان ۱۳۸۷، ص ۱۴.
- ۱۸- پورداوود، ابراهیم، «نگاهی به روزگاران گذشته ایران»، ایرانشهر، س ۱، ش ۱۲، ذی‌قعدة ۱۳۴۱، صص ۳۵۱-۳۴۳.
- ۱۹- پورداوود، ابراهیم، «بغ»، ایرانشهر، س ۲، ش ۸، اردیبهشت ۱۳۰۳، صص ۴۸۶-۴۸۵.
- ۲۰- اقبال، عباس، «اردشیر بابکان»، ایرانشهر، س ۳، ش ۱۲، دی ۱۳۰۳، صص ۵۵-۴۸.
- ۲۱- کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین، «خط‌های میخی در کتیبه‌های ایران»، ایرانشهر، س ۱، ش ۴، صفر ۱۳۴۱، صص ۸۵-۸۳.
- ۲۲- کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین، «آثار حجاری عهد ساسانی»، ایرانشهر، س ۱، ش ۱۱، رمضان ۱۳۴۱، صص ۳۰۱-۳۰۰.
- ۲۳- نفیسی، حسن، «پیشنهاد مهم»، نامه فرنگستان، س ۲، ش ۱، ژوئن ۱۹۲۴، ص ۷۱.
- ۲۴- منابع مذکور، در تقویت ناسیونالیسم و عرب‌ستیزی و حتی در تغییر تاریخ‌نگاری ایران از اسلام مدار به ایران مدار نقش تاریخی ایفا کردند. ن.ک: توکلی طرقی، محمد، تجدد بومی و بازانديشي تاريخ، نشر تاريخ ايران، ۱۳۸۱، تهران، صص ۲۴-۱۵.
- ۲۵- دولت آبادی، عزیز، تاریخ تحول نثر فارسی معاصر، بی‌نا، ۱۳۳۳، تبریز، صص ۱۱-۱۰.
- ۲۶- ارانی، تقی، «زبان فارسی»، ایرانشهر، س ۲، ش ۵-۶، اسفند ۱۳۰۲، صص ۳۶۴-۳۵۶.
- ۲۷- کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین، «انجمن اصطلاحات»، ایرانشهر، س ۴، ش ۱، فروردین ۱۳۰۵، صص ۱۹-۱۶.
- ۲۸- پور داوود، ابراهیم، «پیشنهاد مهم»، نامه فرنگستان، س ۱، ش ۱، اول می ۱۹۲۴، ص ۱۷.
- ۲۹- رشید یاسمی، غلامرضا، «ادبیات ملی»، آینده، س ۱، ش ۹، اسفند ۱۳۰۴، ص ۲۵.
- ۳۰- آربین پور، یحیی، از نیما تا روزگار ما، زوار، ۱۳۷۴، تهران، ص ۱۸.
- ۳۱- آخوندزاده، میرزافتحعلی، الفبای جدید و مکتوبات، به کوشش حمید محمدزاده، نشر احیا، ۱۳۷۶، تبریز، ص ۱۷۲.
- ۳۲- اندیشه‌های آقاخان کرمانی، ص ۲۸۳.
- ۳۳- افشار، محمود، «سفر اصفهان»، ایرانشهر، س ۲، ش ۳، آذر ۱۳۰۲، صص ۱۴۶-۱۴۵.
- ۳۴- ارانی، تقی، «زبان فارسی»، ایرانشهر، س ۲، ش ۵-۶، اسفند ۱۳۰۲، ص ۳۵۶.
- ۳۵- کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین، «نوروز جمشیدی»، ایرانشهر، س ۱، ش ۱۰، شعبان ۱۳۴۱، صص ۲۷۳-۲۵۴.
- ۳۶- کاظمی، پرویز، «چگونه رسوم ملی ایران از بین می‌رود»، نامه فرنگستان، س ۱، ش ۱۱-۱۲، آوریل و مارس ۱۹۲۵، ص ۵۵۷.
- ۳۷- ن.ک: «عدم امکان انقلاب با اوضاع فعلی»، صص ۶-۸؛ مشفق کاظمی، مرتضی، «مطبوعات ایران»، نامه فرنگستان، س ۱، ش ۴، اوت ۱۹۲۴، صص ۱۷۳-۱۵۴؛ مشفق کاظمی، مرتضی، «جریانات اخیر فرانسه، ترقیات ترکیه، ملیت

- مافوق همه»، نامه فرنگستان، س ۱، ۱۱-۱۲، آوریل و مارس ۱۹۲۵، صص ۵۱۵-۵۰۹.
- ۳۸- ن.ک: «معارف و ارکان سه‌گانه آن»، صص ۴۳۷-۴۳۵.
- ۳۹- مشفق کاظمی، مرتضی، «زندگی اروپایی و زندگی ایرانی»، ایرانشهر، س ۲، ش ۸، اردیبهشت ۱۳۰۳، صص ۴۶۶-۴۶۱.
- ۴۰- فروهر، غلامحسین، «کاپیتولاسیون»، نامه فرنگستان، س ۱، ش ۱، اول می ۱۹۲۴، صص ۲۱-۱۸.
- ۴۱- فرهاد، احمد، «زنان ترک»، نامه فرنگستان، س ۱، ش ۱، اول می ۱۹۲۴، ص ۴۵.
- ۴۲- کاوه، س ۵، ش ۴۵، ۱۵ اکتبر ۱۹۲۰، صص ۳-۲.
- ۴۳- شهردان، رشید، فرزندگان زرتشتی، نشریه سازمان جوانان زرتشتی بمبئی، ۱۳۳۰ یزدگردی، تهران، ص ۵۶.
- ۴۴- کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین، «نگاهی به فلسفه زرتشت و اخلاق امروزی ما»، ایرانشهر، س ۳، ش ۱۲، دی ۱۳۰۳، صص ۸۱-۷۴.
- ۴۵- شهبازی، عبدالله، «پنج ویژگی تجددگرایی افراطی در دوران قاجاریه»، [www.tarikhman.blogfa.com](http://www.tarikhman.blogfa.com)، ۹۱/۵/۵.
- ۴۶- کاوه، س ۲، ش ۲۳، ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۷، ص ۲.
- ۴۷- کاوه، س ۵، ش ۱۲، ۲۶ نوامبر ۱۹۲۰، ص ۱.
- ۴۸- کاوه، س ۳، ش ۱۱، ۱ ژانویه ۱۹۲۱، ص ۲.
- ۴۹- مشفق کاظمی، مرتضی، «سرمقاله»، نامه فرنگستان، س ۱، ش ۱، اول می ۱۹۲۴، ص ۲.
- ۵۰- «زندگی اروپایی و زندگی ایرانی»، صص ۴۶۰-۴۵۸.
- ۵۱- کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین، «پایان سال نخستین ایرانشهر و خلاصه عقاید ما»، ایرانشهر، س ۱، ش ۱۲، ذی‌قعدة ۱۳۴۱، ص ۳۱۴.
- ۵۲- صادقی، فاطمه، جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران (دوره پهلوی اول)، قصیده سرا، ۱۳۸۴، تهران، صص ۴۸ و ۴۹.
- ۵۳- جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران (دوره پهلوی اول)، ص ۱۴۳.
- ۵۴- صفرزایی، سامان، «گفت‌وگوی تاریخ ایرانی با جنیفر اسکارس، استاد کالج هنر بریتانیا: دختر ناصرالدین شاه پیشگام تغییر لباس زنان قاجار شد»، [www.tarikhirani.ir](http://www.tarikhirani.ir)، ۹۱/۵/۱.
- ۵۵- فتحی، مریم، «سمت‌گیری تکاپوهای فرهنگی در جهت کشف حجاب از زنان»، تاریخ معاصر ایران، ش ۳۱، پاییز ۱۳۸۳، ص ۱۵.
- ۵۶- رجبی، محمدحسین، مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی از آغاز تا مشروطه، سروش، ۱۳۷۴، تهران، ص ۱۴۲.
- ۵۷- دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، ج ۴، فردوسی، ۱۳۶۱، تهران، صص ۱۷۰-۱۶۸.
- ۵۸- حیات یحیی، ج ۲، ص ۴۰۹.
- ۵۹- رائین، اسماعیل، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، رائین، ۱۳۴۷، تهران، صص ۶۲۱-۶۱۹.
- ۶۰- جمالزاده، محمدعلی، یکی بود یکی نبود، چاپخانه کاویانی، ۱۳۳۹، برلین، ص ۱۰۳.
- ۶۱- دولت‌آبادی، صدیقه، «عقیده خانم دولت‌آبادی»، ایرانشهر، س ۲، ش ۱۱-۱۲، مرداد ۱۳۰۳، صص ۷۰۸-۷۰۲.
- ۶۲- ایرانشهر، س ۳، ش ۸، تیرماه ۱۳۰۴، ص ۲۸.
- ۶۳- «زنان ترک» صص ۱۳-۱۶؛ فرهاد، احمد، «تربیت زن»، نامه فرنگستان، س ۱، ش ۲، ژوئن ۱۹۲۴، صص ۶۴-۶۱.
- ۶۴- نفیسی، حسن، «نسوان نوازی»، نامه فرنگستان، س ۱، ش ۹-۱۰، ژانویه و فوریه ۱۹۲۴، ص ۴۴. همچنین ن.ک: «مطبوعات ایران»، ص ۱۵۹.
- ۶۵- کاوه، دوره جدید، س ۲، ش ۱۱، ۱ ژانویه ۱۹۲۱، ص ۳.
- ۶۶- برای مطالعه در خصوص جنبه‌های فعالیت مستشرقین و نیز پیوند ایران‌شناسی با استعمار، ن.ک: سعید، ادوارد، شرق‌شناسی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱، تهران، صص ۳۵۸-۲۰۵؛ دسوقی، محمد، سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق‌شناسی، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، هزاران، ۱۳۷۶، تهران، صص ۱۰۶ و ۱۵۸-۸۸؛ زمانی، محمد، شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی غربیان، بوستان کتاب، ۱۳۸۵، قم، صص ۱۳۸-۱۳۰.

بازکاوی ریشه‌های تئوریک سیاست‌های فرهنگی حکومت رضاشاه...

- ۶۷- شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی غربیان، ص ۱۵۷.
- ۶۸- رهدار، احمد، «مبلغان مسیحی و تبلیغ علیه اسلام در ایران عصر قاجار»، رواق اندیشه، ش ۴۹، دی ماه ۱۳۸۴، صص ۳۹-۳۰.
- ۶۹- هالینگبری، ویلیام، روزنامه سفر هیأت سرجان ملکم، ترجمه هوشنگ امیری، کتابسرا، ۱۳۶۰، تهران، ص ۱۴.
- ۷۰- خلیلی، محسن، «نقدی دیگر از ایران‌شناسی انگلیسی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، س ۱، ش ۲، بهار ۱۳۸۵، ص ۱۳۸.
- ۷۱- ن.ک: بیگدلو، رضا، «پیوند شرق‌شناسی و استعمار در کتاب تاریخ ایران سر جان مالکوم»، [www.ettelaathek-matvamarefat.com](http://www.ettelaathek-matvamarefat.com)، ۹۱/۴/۲۵.
- ۷۲- مالکوم، سرجان، تاریخ ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، کتاب فروشی سعدی، ۱۸۷۶، تهران، ص ۴.
- ۷۳- تاریخ ایران، ص ۲۲۰.
- ۷۴- تاریخ ایران، ص ۲۷۵.
- ۷۵- رایت، دنیس، انگلیسی‌ها در میان ایرانیان، ترجمه لطفعلی خنجی، امیرکبیر، ۱۳۵۹، تهران، ص ۱۷۵.
- ۷۶- شرق‌شناسی، ص ۲۷۴.
- ۷۷- گوینو، آرتور، تاریخ ایرانیان، ترجمه ابوتراب خواجه نوریان، شرکت مطبوعات، بی تا، تهران، ص ۵.
- ۷۸- باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران، صص ۱۲۳-۱۲۱.
- ۷۹- شرق‌شناسی، ص ۲۷۴.
- ۸۰- اندیشه‌های آقاخان کرمانی، ص ۲۸۹.
- ۸۱- هدایت، صادق، پروین دختر ساسان، امیرکبیر، ۱۳۴۲، ج ۳، تهران، صص ۲۱-۱۵.
- ۸۲- جانی کاشانی، حاجی میرزا، نقطه‌الکاف؛ وقایع هشت سال از تاریخ بابیه، به سعی و اهتمام ادوارد براون، مطبعه بریل، لندن، مقدمه ناشر.
- ۸۳- رهدار، احمد، «تأثیر شرق‌شناسی بر تاریخ‌نگاری ایران معاصر»، آموزه، ش ۶، پاییز ۱۳۸۶، ص ۲۱۷.
- ۸۴- حبل‌المتین، س ۱۸، ش ۱۶، ج ۱۵، ۱۳ شوال ۱۳۲۸.
- ۸۵- فرزادگان زرتشتی، ص ۶۲۲.
- ۸۶- امینی، تورج، اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران (۱۳۳۸-۱۲۵۸ شمسی)، سازمان اسناد ملی ایران، پژوهشکده اسناد، ۱۳۸۰، تهران، ص ۴۵.
- ۸۷- اشیدری، جهانگیر، «بررسی تاریخ زرتشتیان»، چیستا، س ۳، ش ۸، آبان ۱۳۶۵، صص ۵۸۱-۵۸۰.
- ۸۸- براون، ادوارد گرانویل، یک سال در میان ایرانیان، ترجمه مانی صالحی، ماهریز، ۱۳۸۱، تهران، صص ۳۳۹-۳۳۸.
- ۸۹- «روایت و فراروایت تاریخی در اندیشه جلال‌الدین میرزا»، ص ۹.
- ۹۰- «پنج ویژگی تجددگرایی افراطی در دوران قاجاریه»
- ۹۱- «روایت و فراروایت تاریخی در اندیشه جلال‌الدین میرزا»، ص ۱۳.
- ۹۲- مهربان‌خانی، روح‌الله، رسائل و رقائم جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، مؤسسه مطبوعاتی امری، بی تا، بی جا، صص ۸۳-۸۲.
- ۹۳- الفبای جدید و مکتوبات، ص ۴۳۱.
- ۹۴- شهبازی، عبدالله، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۹، تهران، ص ۱۴۰.
- ۹۵- یلفانی، رامین، زندگانی سیاسی ناصرالملک، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، بنیاد مستضعفان و جانبازان، ۱۳۷۶، تهران، ص ۳۲۸.
- ۹۶- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ص ۱۳۳.
- ۹۷- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ص ۱۴۷.
- ۹۸- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ص ۱۵۱-۱۴۸.
- ۹۹- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ص ۱۵۳.